

هو العليم

بررسی مسئله وحدت حقیقت وجود در مصادر اسلامی (۴)

ذکر روایات دالّ بر وحدت حقّ حقیقیّه

شرح منظومه جلسه سی و پنجم

(المقصد الاول فی امور العامة، الفریدة الأولى فی
الوجود و العدم، بررسی دلایل عقلی و نقلی بر
وحدت حقّه حقیقیّه)

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

روایات دالّ بر وحدت وجود و موجود

عرض کردیم که ما در آیات قرآن جملاتی را می‌بینیم که دلالت بر توحید ذاتی و به عبارت دیگر وحدت وجود و موجود دارند. اما از روایاتی که در این مورد هست، فقط چند تایی را به عنوان نمونه یادداشت کردم که عرض می‌کنم.

نقد بر کتاب التوحید شیخ صدوق

این روایات در کتاب التوحید صدوق است. البتّه مرحوم صدوق - رحمة الله علیه - به خاطر عدم اطلاع بر مسائل توحیدی، دسته‌بندی روایات را اشتباه انجام داده‌اند؛ مثلاً روایتی که لفظ جسم یا لفظ صورت در آن هست را به خاطر این لفظ، در باب «**إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِجَسَمٍ**» آورده‌اند،^۱ در حالی که تناسب این

^۱ التوحید للصدوق، ص ۹۷؛ باب **أنّه عزّوجلّ لیس بجسم و لا صورة**.

روایت با باب توحید ذاتی بیشتر است.

و چون ایشان اطلاعی به حکمت و مضامین این روایات نداشته‌اند، لذا از نقطه نظر ترتیب و دسته‌بندی روایی، آن‌طور که باید و شاید مطلب در توحید منقح نشده است.

مخصوصاً در بعضی از روایات که نظر خودشان را هم بیان می‌کنند، دیگر مطلب خیلی تغییر می‌کند. مثلاً در روایات رؤیت، رؤیت را به معنای علم می‌گیرند؛ چون ایشان رؤیت به معنای واقعی و حقیقی را منافی با شئون ربوبی می‌دانند، لذا «رأی» را به معنای «عِلْم» گرفته‌اند و به همین خاطر این روایات را توجیه کرده‌اند؛ یعنی رؤیت پروردگار را به معنای علم به وجود پروردگار و دیدن قدرت و مظاهر پروردگار گرفته‌اند، نه صرف خود ذات؛ که این کار هم اشتباه است.

در مسئله حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام که می‌گوید: ﴿لَنْ تَرَىٰ نِيَّ﴾^۱ منظور از رؤیت در ﴿لَنْ تَرَىٰ نِيَّ﴾، رؤیتِ خود ذات است نه

^۱ سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۳.

علم! چون حضرت موسی علی نبینا و آله و
علیه السّلام علم به وجود پروردگار و عالم ربوبی
داشت، منتها معنا در اینجا معنای شهود است و شهود
با این حواسّ ظاهر یا صور برزخیّه و امثال ذلک
محقق نمی‌شود.

و ما در آیات قرآن برخلاف گفتار ایشان صریحاً
آیاتی داریم که معنا در آنها همان معنای رؤیت است؛
یعنی همان رؤیت نفی می‌شود. و اگر منظور علم
بود؛ معنا ندارد که علم نفی بشود، چون علم محقق
است، یعنی علم یقینی به وجود پروردگار که هست!
این مطالب را از این نقطه نظر می‌گوییم که
یک وقتی در التوحید صدوق برای شما اشکال پیدا
نشود که چرا اولاً مرحوم صدوق - رحمة الله علیه -
در دسته‌بندی، روایات را این طرف و آن طرف
کرده‌اند؛ چون آن‌طور که باید و شاید معنای این
روایات را نیافته‌اند. و دیگر اینکه در توجیّهات و
بیاناتی که خود ایشان در ذیل روایات دارند - چون
فنّ ایشان نبوده است - ما اشتباهاتی می‌بینیم.

امروز بنا را بر این گذاشتیم که روایاتی که مربوط
به این مسئله است را فقط به عنوان مرور عرض کنیم

و دیگر بیشتر از این، وارد روایات نشویم؛ چون معنای روایات مشخص است و منظور را می‌رساند.

روایت اول: معیت ذاتی پروردگار با

موجودات

در صفحه ۳۷ این کتاب روایتی است از امام رضا علیه السّلام که حضرت از قول امیرالمؤمنین علیه السّلام یک مطلبی را بیان می‌کنند. می‌فرمایند که حضرت داشتند صحبت می‌کردند؛ شخصی گفت: خدا را یک جوری به ما بنما که ما همان‌طوری او را عبادت بکنیم! حضرت یک قدری صبر کردند و بعد شروع به ایراد خطبه‌ای که راجع به توحید است نمودند. بعد همین‌طور ادامه می‌دهند تا به اینجا می‌رسد که می‌فرمایند:

«**بَاطِنٌ لَا بِمُزَايِلَةٍ مُّبَايِنٌ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا**

بِمُدَانَةٍ»؛ بینوئیت پروردگار با اشیاء، بینوئیت مسافتی و مکانی نیست، و او قریب است اما نه به دُئو مکانی. این روایت بیان می‌کند که بینوئیت، بینوئیت مکانی نیست، بلکه بینوئیت حجاب است. پس حضرت یک معیت ذاتی با همه اشیاء را برای پروردگار در این روایت بیان می‌کنند.

روایت دوم: ذات پروردگار منشأ همه

موجودات

در صفحه ۴۱ یک روایت از امام صادق علیه السلام است از پدرشان، از جدشان، از امیرالمؤمنین علیهم السلام که حضرت در جنگ با معاویه صحبت کردند و خطبه خواندند، که خطبه ایشان این طور است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِي لَا

مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ»؛ وجود

پروردگار از شیئی نیست، یعنی قائم به شیئی نیست.

عبارت مورد نظر ما این است: «وَلَا مِنْ شَيْءٍ

خَلَقَ مَا كَانَ»؛ وجود اشیاء از شیئی نیست، یعنی

حضرت در این روایت صریحاً می‌فرمایند که وجود

همه اشیاء از ذات خود پروردگار است. نه اینکه این

اشیاء ذات خود را از یک عالم دیگری که قرین ذات

پروردگار باشد گرفته‌اند!

شرح روایت دوم در کیفیت خلقت موجودات

به عبارت دیگر وجود و صنعتی که ما در اینجا

داریم، نقل مکان است؛ من باب مثال ما وقتی که

می‌خواهیم منزلی بسازیم، یک خاکی در جایی

هست و ما آن خاک را از یک مکانی به مکان دیگر
منتقل می‌کنیم و بعد در آن خاک تغییر می‌دهیم،
خاک را سفت می‌کنیم و تبدیل به آجر می‌شود.
سپس آن را منتقل می‌کنیم و در یک مکانی
می‌گذاریم.

این بنا از شیء است؛ یعنی بنایی است که خاک
آن از یک معدن است، آهن آن از یک معدن است که
آن را در کوره برده‌اند و به صورت تیرآهن درست
کرده‌اند و فروخته‌اند، سیمان آن از یک معدن است
که آن را به کارخانه برده‌اند و به صورت بسته‌بندی
درست کرده‌اند، گچ آن از یک معدن است و.... در
این صنعت فقط نقل مکان است.

کارهایی که ما در این دنیا انجام می‌دهیم هم فقط
نقل مکانی است و کار دیگری انجام نمی‌دهیم.
من باب مثال گیاهی را از یک جایی برمی‌داریم و فعل
و انفعالاتی روی آن انجام می‌دهیم و تبدیل به دارو
می‌کنیم و در شیشه می‌ریزیم.

حالا اگر بگویند این دارو از چه چیزی درست
شده است؟ می‌گوییم آن را از فلان مزرعه در فلان

صحرای چین آورده‌ایم. این «**مِنْ شِیْءٍ**» می‌شود.

استحاله ایجاد و انشاء از عدم

ولی در موردِ اینجا امام علیه السّلام می‌فرماید:

«**لا مِنْ شِیْءٍ کَانَ**»؛ نه خودش از چیزی است؛

یعنی نه کینونیت وجود از شیئی است و نه کینونیت

اشیاء از چیزی است. حالا وقتی که کینونیت اشیاء از

چیزی نبود، پس دو راه بیشتر ندارد:

یا اشیاء تجلّی ذات هستند و یا اینکه از عدم به

وجود آمده‌اند؛ یعنی عدم، منشأ برای کینونیت شد،

که این محال است. عدم، منشأ کینونیت نیست بلکه

عدم، مقابل با کینونیت و وجود است؛ یعنی

هیچ‌وقت خداوند متعال نمی‌تواند از عدم، وجود

استخراج کند. از نبودِ زید، زید بیرون نمی‌آید، از

نبودِ نور، نور درآورده نمی‌شود و این، محال است.

محالیت نه از باب اینکه پرودگار عاجز است،

بلکه محال به این معنا است که تحقّق محال نسبت

به ما و پرودگار یکسان است؛ مثل روایتی که در

همین کتاب هست: شخصی از امیرالمؤمنین

علیه السّلام سؤال می‌کند: آیا پرودگار می‌تواند دنیا

را درون تخم‌مرغی جای بدهد، بدون اینکه نه از

حجم دنیا کاسته شود و نه بر حجم تخم مرغ افزوده شود؟

حضرت می فرمایند: نسبت عجز به خدا نمی شود داد، ولی این امر محال است! ^۱ محال است یعنی چه؟ یعنی تو خودت الآن محال را تصوّر می کنی که می گویی با فرض این حجم تخم مرغ، این حجم دنیا در آن بگنجد! این محال است!

یا اینکه فرض کنید در یک آن، در یک زمان و با جمیع شرایط تناقض، هم باران در یک نقطه ببارد و هم نبارد! خدا هم نمی تواند این کار را انجام بدهد به خاطر اینکه این محالیت اختصاص به ما ندارد و در اینجا محال را فرض کرده ایم.

مثل اینکه خدا بخواهد برای خودش شریک الباری درست کند! این فرض اصلاً فرض محال است و او نمی تواند برای خودش شریک الباری درست کند؛ چون خلق شریک الباری با خصوصیات ربوبی موجب نفی خود پروردگار است و وجود خدا را طرد می کند و تشارک در جنس

^۱ التوحید للصدوق، ص ۱۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۴۳.

و فصل و احتیاج و ترکب و ... پیش می آید.

یک شعری سعدی دارد:

الحمد لله الَّذِي خَلَقَ الْوُجُودَ مِنَ الْعَدَمِ *** فَبَدَتْ عَلَى صَفْحَاتِهِ أَنْوَارُ أَسْرَارِ الْقَدَمِ^۱

اگر معنای این شعر این باشد که شما وجود را از

عدم بیرون می کشید، این محال است و باطل! ولی

اگر منظور از عدم در شعر، عدم ذاتی باشد؛ یعنی

ماهیتاتی که عدم ذاتی دارند، لباس هستی می پوشند؛

این دیگر اشکال ندارد.

بالآخره سؤال ما این است: این شیئی که الآن

تحقق پیدا کرده و لباس وجود به خودش پوشانده و

قبلاً نبوده است، از چه چیزی کینونیت پیدا کرده

است؟ می گویند که از ارادهٔ پرودگار است؛ یعنی اگر

او اراده کند همه محقق می شوند!

می گوییم: بله، از ارادهٔ پرودگار است، ولی ارادهٔ

پرودگار که به امر محال تعلّق نمی گیرد. خدا از یک

امری که معدوم است که نمی تواند وجود در بیاورد!

پس اینکه عدم، منشأ بشود - یعنی ریشه و مایهٔ یک

شیء باشد - عقلاً محال است.

^۱ مجالس پنج گانه سعدی، مجلس اول.

معنای حدوث عالم

تلمیذ: آیا معنای حادث این نیست که مسبوق به عدم باشد؟

استاد: بله، آن حدوثی که شما می‌فرمایید درست است. حدوث به معنای تغیر و تبدل وجود است؛ یعنی معنای حادث این است که در وجودی که مطلق و منبسط است، تغیر و تبدلی پیدا بشود و مقید و متعین بشود. این دیگر خیلی معنای روشن، بدیهی و ساده‌ای است.

اما ما به حدوث زمانی معتقد نیستیم، بلکه به حدوث ذاتی معتقدیم؛ یعنی - با صرف نظر از عالم ماده - حتی ماسوی‌الله را هم حادث می‌دانیم و وجود ماسوی‌الله در مراتب نوریّه، سابق بر زمان است؛ یعنی در تحتِ زمان نمی‌گنجد. پس چرا ما حدوث را به حدوث زمانی تعبیر بکنیم تا فقط ماده در تحتِ این حدوث بیاید؟!

پس حدوث در اینجا به معنای حدوث ذاتی می‌شود که با قِدَم زمانی هم منافاتی ندارد. حدوث ذاتی همان معنای تحقّق ماهیّات و لباس وجود به قالبِ وجود مطلق پوشیدن است. بنابراین معنا خیلی روشن و درست است.

در اینجا «**لا مِنْ شَيْءٍ كَان**» به خوبی این معنا را می‌رساند که امام علیه السّلام می‌فرماید: کینونیت اشیاء از یک شیئی نیست؛ یعنی این طور نیست که یک عالمی باشد، یک خاکی باشد و... که خاک را بگذارید برای عالم ماده؛ و عالم نوری در جنب وجود پرودگار بگذارید برای عوالم نوریّه که خدا از آن عالم نور، مایهٔ خلاق نوریّه و ممکنات نوریّه بمراتبها را برداشته باشد! مسئله این طور نیست زیرا اگر این طور باشد نقل کلام به آنجا می‌شود که آن از کجا به وجود آمد و در کنار وجود پرودگار به وجود آمد؟

بنابراین حقیقت هستی، حقیقت واحده است و ارادهٔ پرودگار از همان ذات خودش تنازل پیدا می‌کند و به اشیاء تعلّق می‌گیرد. این معنای حدوث، خلق و اراده است.

تلمیذ: آیا (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ)^۱ هم همین معنا را می‌رساند؟

استاد: ﴿لَمْ يَلِدْ﴾ بینونیت را نفی می‌کند.

یعنی چیزی از پروردگار جدا نشده است و پروردگار خودش هم زائیده نشده است. «**لا مِنْ شَيْءٍ**» هم

^۱ سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۳.

همین است. پس چیزی از پروردگار جدا نمی‌شود.

وَلَدَ یک تگّه‌ای است که از پدر و مادر جدا می‌شود و در قبال و قرین آنها قرار می‌گیرد. ولی در مورد ما ولادت نیست، بلکه معیت ذاتی است و در اینجا ولادت صدق نمی‌کند.

می‌خواهم بگویم که این مسئله یک معنای خیلی ظاهر و روشنی در عبارات ائمه علیهم السّلام است.

روایت سوم: سیطره پروردگار بر جمیع

تمام مراتب وجود

روایت دیگری در صفحه ۶۷ کتاب توحید

صدوق دیدم که می‌تواند این معنا را برساند. این را بیان کنیم تا بعد برویم سراغ روایاتی که معنای مخالف دارند و ببینیم که با آنها چه باید کنیم؟!

کتاب التوحید صدوق روایتی دارد در صفحه ۶۷

که می‌فرماید:

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سَجُودِهِ: «يَا مَنْ عَلَا فَلَاشَيْءَ فَوْقَهُ يَا مَنْ دَنَا فَلَاشَيْءَ دُونَهُ إِغْفِرْ لِي وَ لِأَصْحَابِي» ظاهراً اسماعیل بن بزيع

در زمان امام کاظم علیه السّلام بوده است.

«**یا مَنْ عَلَا فَلَاشِیْءٌ فَوْقَهُ**» یعنی در مقام غُلُوّ،

هیچ چیزی به غُلُوّ کمالی پرودگار نمی‌رسد و ما هرچه تجرد پیدا کنیم و از نقطه نظر طولیه عروج پیدا کنیم باز آن مقام ذات، بالاتر است و مقام سیطره و همینه بر همه خلاق و ممکنات است.

بعد می‌فرماید: «**یا مَنْ دَنَا فَلَاشِیْءٌ دُونَهُ**»؛ آن

کسی که می‌آید و نزدیک می‌شود، یعنی آن کسی که وجودش پایین می‌آید و نزدیک ممکنات می‌شود و این قدر وجود پرودگار پایین می‌آید و تنازل دارد که دیگر پایین‌تر از پرودگار چیزی نیست.

و این مسلّم است که در طیّ مراتب ربوبی و در طیّ مراتب عوالم علوی و سفلی، آخرین مرتبه، مرتبه ماده و عالم طبع است. و وجود پرودگار که وجود مجرد است، منزّه است از طبع!

حتّی این را می‌خواهم بگویم که چرا قضیه را فقط منحصر به عالم طبع کنیم؟! مگر در عالم مثال و برزخ، صورت نداریم؟! در خود عالم مثال و برزخ هم صورت است، منتها صورتی است مجرد از شرایط مادی. حتّی اگر بالاتر و در عالم ملکوت

برویم، مگر در آنجا تحقق معانی نداریم؟! صُورِی
است نه مناسب با عالم برزخ، بلکه مناسب با
خودش.

بالآخره هرچه را که ما از عالم طبع و مادّه تا مقام
ربوبی تصوّر کنیم، تمام اینها دارای یک تقیّداتی
نسبت به وجود هستند. منتها هرچه پایین تر می آید،
قیدش بیشتر، کثیف تر و ثقیل تر می شود تا وقتی که
به **أَدْنَى الْمَنَازِل** - که عالم طبع است - می رسد و در
اینجا است که وجودات متکثره و موجودات طبیعی
و مادّی را مشاهده می کنیم.

توضیح کیفیت حضور پروردگار در عوالم مختلف

اشکالی که در اینجا به نظر می رسد این است که
تحدیدِ پروردگار در وجود مادّی نه تنها صحیح
نیست، بلکه آن تحدید در عوالم طولیّه هم صحیح
نیست؛ چون با تجرد ذاتی پرودگار منافات دارد.

روی این حساب کلام امام علیه السّلام این را
می رساند که وجود پروردگار در مراتب نزول
خودش، واجد تمام این مراتب هست و جدایی

ندارد. خود او است که دُنُوّ پیدا می‌کند در اسم
واحدیّت، دُنُوّ پیدا می‌کند در مَرّائی واحدیّت و
همین‌طور در مظاهر اسماء و صفات و افعالش پایین
می‌آید تا به عوالم ملکوت می‌رسد: ملکوت عُلیا،
سُفلی و برزخ. و بعد هم به عالم طبع می‌رسد، که
دیگر پایین‌تر از عالم طبع نداریم.

حالا آیا او قرین با عالم طبع است؟ گفتیم که او
در مکان نمی‌گنجد. پس وجود پرودگار در دُنُوّ
خودش این‌قدر پایین می‌آید که دیگر مادون پرودگار
وجودی تصوّر نمی‌شود. پس تمام این عوالم، وجود
نازله پرودگار هستند.

این هم از آن روایاتی است که خیلی روشن و
صریح هستند در اینکه آنچه در کلّ این عالم تحقّق
دارد، وجود نازله پرودگار است. نه اینکه یک شیئی
باشد و خدا آن را از عدم درست کرده باشد و
امثال ذالک.

روایت چهارم: وابستگی تام ماده به مجرد

روایت بعدی از امام رضا از پدرشان موسی بن
جعفر علیهم السّلام است که می‌فرمایند:
امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه خطبه

خواندند. بعد می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند:

«فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ

شَيْءٍ كَوَّنَ مَا قَدْ كَانَ، مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ
عَلَى أَرْلِيَّتِهِ وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ
وَ بِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ لَمْ يَخْلُ
مِنْهُ مَكَانٌ فَيُدْرِكَ بِأَيْنِيَّةٍ»^۱.

«فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ»؛ این

عین و نظیر همان روایتی است که قبلاً دیدیم. «و لَا
مِنْ شَيْءٍ كَوَّنَ مَا قَدْ كَانَ»؛ این عبارت نسبت به
روایت قبل، عبارت صریح‌تری است. تَکَوَّنَ اشیاء از
شیئی نیست.

«لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانٌ فَيُدْرِكُ بِأَيْنِيَّةٍ»؛ مکانی از او

خالی نیست. خب چطور ممکن است وجود
پرودگار که وجود مجرد است، در مکان بگنجد؟
پس معنای روایت این است که مکان با اینکه یک
وجود مادی است، در قبال مجرد، استقلالی ندارد.
خود تعین و تقید و تحقق خارجی مکان، فانی در
وجود مجرد است.

پس وجود مجرد، خود مکان را هم شامل می‌شود

^۱ التوحید للصدوق، ص ۶۹.

و در بر می گیرد، نه اینکه مکان در قبال وجود مجرد قرار بگیرد به این صورت که آن وجود مجرد همین طور پایین می آید ولی همین که می خواهد به مکان برسد، توقّف می کند و یک حجابی زده می شود بین عالم ماده و وجود مجرد! نه خیر، خود مکان داخل در او است، چه برسد به عوالم دیگر که تعین مکانی هم ندارند.

روایت پنجم: اندکاک همه موجودات در

ذات پروردگار

روایتی دیگر در صفحه ۷۸ است که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بودند و یک مردی که چهره زرد رنگی داشت و از یهودی های یمن بود - در روایت دارد: «**كَانَهُ مِنْ مُتَهَوِّدَةٍ الْيَمَنِ**» - می آید پیش حضرت و می گوید: یا امیرالمؤمنین **صِفْ لَنَا خَالِقَكَ وَ انْعَثُهُ لَنَا كَأَنَّا نَرَاهُ وَ نَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَسَبِّحْ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَام رَبَّهُ وَ عَظِّمِهِ عَزَّوَجَلَّ وَ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ أَوَّلُ بَلَاءِ بَدَىٰ مِمَّا**

بعد حضرت می فرمایند: «**و لَمْ يَنَأْ عَنْهَا فَيُقَالَ**

هُوَ عَنْهَا بَائِنٌ»؛ خداوند متعال از اشیاء دور نشده

است تا اینکه بگوییم که او بینوئیت دارد. «**و لَمْ يَخُلْ**

منها فيقال أين؛ خالی نیست از اشیاء تا بگوییم:

پس او کجاست؟ **«و لم یقرب منها بالافتراق»**؛
چسبیده نیست.

«و لم یبعد عنها بالافتراق بل هو فی الأشياء بلا کیفیة و هو أقرب إلینا من حبل الوريد»؛ بُعد
پرودگار هم، بُعد فرقت و افتراق نیست، بلکه
خداوند متعال در همه اشیاء است بدون اینکه کیفیتی
برای خودش در تعینش ظاهر کند. **«و هو أقرب
إلینا من حبل الوريد»**؛ که همان آیه قرآنی است که
قبلاً عرض شد.

حضرت در اینجا می‌فرمایند: دوری پرودگار،
بینونیتی نیست. و پرودگار خلوّ از اشیاء ندارد، تا
اینکه این خلوّ باعث بشود که برای خداوند متعال
مکانی متحیّز شود و او تحیّز بگیرد. پس در اینجا هم
یک اندک‌اکی بین وجودات و وجود پرودگار قائل
شده‌اند.

روایت صفحه ۹۰، معانی که برای صمد هست را
بیان می‌کند؛ که جوف ندارد و خالی نیست و....^۱

^۱ التوحید للصدوق، ص ۹۰:

تبیین معنای واحدیت و احدیت

تلمیذ: آیا در ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ معنای واحدیت لحاظ شده است؟ یعنی آیا واحدیت با

احدیت منافات دارد؟

استاد: در آنجا معنای واحدیت لحاظ نشده

است؛ یک وقت ما واحد را لا بشرط فرض می کنیم،

که در این صورت با احدیت منافات ندارد. و

یک وقتی واحد را بشرط لا فرض می کنیم که

در این صورت نزول احدیت است.

و این اشکال ندارند و در خیلی جاها این را

داریم، در خود قرآن هم این همه ﴿هُوَ اللَّهُ إِلَهٌ وَحِدٌ

إِلَهٌ قَهَّارٌ﴾^۲ داریم. این مسئله در آنجایی است که

بخواهد اوصاف پروردگار بیان شود، آن وقت این

مقام، مقام واحدیت است؛ لذا همیشه واحد با قهر

می آید، با رحمت می آید و.... اینها همه دلیل بر این

است که این در آنجا نزول مقام احدیت است.

«قال الباقر عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي قَدْ انْتَهَى سُودُّهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ لَا يَشْرَبُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَنَامُ وَ الصَّمَدُ الدَّائِمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ. قال الباقر عليه السلام كان محمد بن الحنفية رضى الله عنه يقول: الصَّمَدُ الْقَائِمُ بِنَفْسِهِ الْغَنِيُّ عَنْ غَيْرِهِ وَ قَالَ غَيْرُهُ الصَّمَدُ الْمُتَعَالَى عَنِ الْكَوْنِ وَ الْفَسَادِ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يوصفُ بالتَّغَايُرِ. قال الباقر عليه السلام: الصَّمَدُ السَّيِّدُ الْمُطَاعُ الَّذِي لَيْسَ فَوْقَهُ أَمْرٌ وَ نَاهٍ. قال: وَ سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ: الصَّمَدُ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا يَنْوَدُهُ حِفْظُ شَيْءٍ وَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ.»

^۱ سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۱.

^۲ سوره الزمر (۳۹)، آیه ۴.

روایت ششم: معنای صمدیت پروردگار

در صفحه ۹۳ روایاتی در معنای ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ

أَحَدٌ﴾ هست، که حضرت در آنجا معنای صمد را

روشن می‌کند. «فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِي لَيْسَ بِمَجَوِّفٍ»،

«الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ»، این روایت از ربیع بن

مسلم از موسی بن جعفر علیهما السلام است.

روایت قبل از این، روایتی بود که یهود سؤال کردند

و حضرت در جواب آنها معنای صمد را این‌طور

فرمودند.

باز هم روایت دیگری درباره صمد دارد که:

«فَهُوَ وَاحِدٌ صَمَدٌ قُدُّوسٌ يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ

يَصْمِدُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ»؛^۱ همه به او برمی‌گردند و اتکاء

به او دارند؛ یعنی در وجود خودشان، تدلّی و اتکاء

به وجود او دارند. این معنا هم معنای صمد است و

تقریباً می‌توانیم بگوییم که همه این روایات، حکایت

از یک معنا می‌کنند.

یا روایت «السَّيِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَيْهِ فِي الْقَلِيلِ وَ

^۱ التوحید للصدوق، ص ۹۴.

الكثير»؛^۱ در همه چیز به او رجوع می‌شود و او

استغنائی ذاتی دارد، ولی هیچ‌یک از اشیاء استغناء ندارند بلکه فقر ذاتی دارند.

روایت هفتم: بیان حدوث ذاتی اشیاء

دو دسته از روایات دیگر هم داریم که در همین

مورد هستند، منتها بنده آنها را نیاوردم. همان روایاتی

که دلالت می‌کند بر اینکه **«كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ**

شَيْءٌ»^۲ که حدوث ذاتی تمام اشیاء را می‌رسانند، که

^۱ همان.

^۲ همان، ص ۱۴۵:

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: **«كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ**

لَمْ يَزَلْ عَالِمًا بِمَا كَوَّنَ فَعِلْمُهُ بِهِ قَبْلَ كَوْنِهِ كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ مَا كَوَّنَهُ»

همان، ص ۶۶:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سُمَيْيَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ أَجِدْ أَحَدًا يُفَسِّرُهَا لِي وَ قَدْ سَأَلْتُ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ مِنَ النَّاسِ؛ فَقَالَ كُلُّ صَنَفٍ غَيْرَ مَا قَالَ الْآخَرُ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **وَ مَا ذَلِكَ؟** فَقَالَ: أَسْأَلُكَ مَا أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ؛ فَإِنَّ بَعْضَ مَنْ سَأَلْتُهُ قَالَ الْقُدْرَةُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْعِلْمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الرُّوحُ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **مَا قَالُوا شَيْئًا أَخْبَرُكَ أَنَّ اللَّهَ عَلَا ذِكْرُهُ كَانَ وَ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ كَانَ عَزِيزًا وَ لَا عِزًّا لَأَنَّهُ كَانَ قَبْلَ عِزِّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿سُبَّحَانَ رَبِّكَ رَبِّ آلَ عِزَّةٍ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ * وَ كَانَ**

خَالِقًا وَ لَا مَخْلُوقَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ خَلْقِهِ الشَّيْءُ الَّذِي جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ الْمَاءُ. فَقَالَ السَّائِلُ: فَالْشَّيْءُ خَلَقَهُ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ؟ فَقَالَ: **خَلَقَ الشَّيْءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ لَوْ خَلَقَ الشَّيْءَ مِنْ شَيْءٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ انْقِطَاعٌ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ اللَّهُ إِذَا وَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ لَكِنْ كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ مَعَهُ، فَخَلَقَ الشَّيْءَ الَّذِي جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ الْمَاءُ.»**

همان، ص ۱۸۶:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: **«اعْلَمْ**

عَلَّمَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدِيمٌ وَ الْقِدَمُ صِفَةٌ دَلَّتِ الْعَاقِلَ

کینونیت پرودگار قبل از تکوّن کینونیت اشياء است.

در کنار این روایت، روایات دیگری داریم که «و

الآن كما كان»؛^۱ الآن هم همین طور است. در معنای

على أنه لا شيء قبله و لا شيء معه في ديموميته فقد بان لنا بإقرار العامة مع معجزة الصفة أنه لا شيء قبل الله و لا شيء مع الله في بقائه و بطل قول من زعم أنه كان قبله أو كان معه شيء» الخ.
* سوره صافات (۳۷) آیه ۱۸۰.

^۱ روح مجرد، ص ۱۹۲:

ذكر مسانيد روایت «**كان الله و لم يكن معه شيء، و الآن كما كان**»:

مرحوم صدوق در کتاب «توحید» باب نفی المكان و الزمان و الحركة عنه تعالى ص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ و مرحوم ملا محسن فیض در کتاب «وافی» ج ۱، از طبع حروفی اصفهان، مکتبه الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام در ابواب معرفة الله، باب إحاطته بكل شيء، ص ۴۰۳؛ و مرحوم مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۳، در کتاب توحید، باب ۱۴: نفی الزمان و المكان و الحركة و الانتقال عنه تعالى، ص ۳۲۷، حدیث ۲۷؛ و این دو نفر از «توحید» صدوق، و صدوق از علی بن أحمد بن محمد بن عمران دقاق از محمد بن أبی عبدالله کوفی از محمد بن إسماعیل برمکی از علی بن عباس از حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر جعفری از أبی ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند که:

أنه قال: إن الله تبارك و تعالى كان لم يزل بلا زمان و لا مكان، و هو الآن كما كان؛ لا يخلو منه مكان، و لا يشغل (در «وافی» و «بحار»): لا يشغل به مكان، و لا يحل في مكان. ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم و لا خمسة إلا هو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا هو معهم أين ما كانوا؛ ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه؛ احتجب بغير حجاب محجوب؛ و استتر بغير ستر مستور؛ لا إله إلا هو الكبير المتعال.

حضرت استاذنا العلامة آية الله طباطبائی قدس الله نفسه الشريفة در کتاب «توحید» نسخه خطی حقیر، ص ۶ آورده اند که: **كما في حديث موسى بن جعفر عليهما السلام: «كان الله و لا شيء معه؛ و هو الآن كما كان.»**

و در «جامع الاسرار» مرحوم سید حیدر آملی در دو جا این عبارت را ذکر فرموده است که: **كان الله و لم يكن معه شيء و الآن كما كان.** اول در صفحه ۵۶، شماره ۱۱۲ در اصل اول قاعده اولی: و بالنظر إلى هذا المقام قال أرباب الكشف و الشهود: التوحيد إسقاط الإضافات؛ و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: **كان الله و لم يكن معه شيء.** و قال العارف: (و هو) الآن كما كان؛ لأن الإضافات غير موجودة كما مر. و أيضاً «كان» في كلام النبي صلى الله عليه و آله و سلم بمعنى الحال، لا

روایت «**و الآن كما كان**» هم خیلی روایت داریم،

که الآن هم همین طور است.^۱

بعضی از آن روایات را خواندیم. البته اگر در

همین روایاتی که عرض شد، ملاحظه بکنید، این

عبارت را می‌یابید که مسئله در نعت پرودگار، مسئله

بِمَعْنَى الْمَاضِي؛ مِثْلَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

دوم در اصل سوم، ص ۶۹۶، شماره ۱۸۱: لَأنَّه تَعَالَى دَائِمًا (هو) عَلَى تَنْزُهِهِ الذَّاتِي وَ تَقْدُسِهِ الْاَزَلِيِّ؛ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَام: **كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ، وَ لِقَوْلِ (بَعْضِ) عَارِفِي امَّتِهِ: وَ الْاَنَ كَمَا كَانَ.** و مراد از بعض

عارفی امته حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌باشند.

در «کلمات مکنونه» فیض طبع حروفی در ضمن کلمه فیها اشاره إلى لَمِيَّة الْاِيجَاد وَ أَنَّهُ أَمْرٌ إِبْتِغَارِيٌّ، ص ۳۳ وارد است که: و چون تعین امری اعتباری است، ظهور آن به واسطه نوری است که در مراتب ساری است. جنید که حدیث **كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ** شنید، گفت: **الان كما كان.** و همانا این ضمیمه در حدیث مندرج است **وَ كَانَ اللَّهُ** در آن، از قبیل **وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** است.

و چون در «بحار الأنوار» طبع حروفی حیدری، ج ۴ (کتاب توحید، باب ۴ از أبواب أسمائه تعالی) حدیث ۳۴، ص ۳۰۵ مرحوم مجلسی ۸ بیت از امیرالمؤمنین علیه السلام را از «توحید» صدوق در پاسخ ذعلب نقل می‌کند که در پایان خطبه‌ای بیان فرموده‌اند و اول آنها این است:

وَ لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْحَمْدِ مَعْرُوفًا ** وَ لَمْ يَزَلْ سَيِّدِي بِالْجُودِ مَوْصُوفًا
حضرت استاذنا العلامة در تعلیقه فرموده‌اند: **الاشعارُ مِنْ أَحْسَنِ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخَلْقَةَ غَيْرُ مُنْقَطِعَةٍ مِنْ حَيْثُ أَوَّلِهَا، كَمَا أَنَّهَا كَذَلِكَ مِنْ حَيْثُ آخِرِهَا.**
^۱ التوحید للصدوق، ص ۱۷۸:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «**إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلَا زَمَانٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ هُوَ الْاَنَ كَمَا كَانَ**» الخ.
الاحتجاج للطبرسی، ج ۲، ص ۴۰۷:

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «**هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَ هُوَ الَّذِي اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دَخَانٌ وَ هُوَ الَّذِي اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ الَّذِي اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ قَدْ كَانَ وَ لَا خَلْقَ وَ هُوَ كَمَا كَانَ**» الخ.

قدمت نیست، بلکه در اینجا مسئله همیشه به صورت
نعت استمراری است؛ یعنی هم در سابق پرودگار به
همه این نعوت، متحقق بود و هم الآن متحقق است
و هم آینده! یعنی همیشه یک معنای سرمدی و ابدی
و ازلی در نعوت پرودگار ملاحظه می شود.

به عبارت دیگر تغیر و تبدل ذاتی به این معنا که در
یک زمانی بوده است و الآن نیست، صورت نگرفته
است بلکه در همه این موارد چه قبلاً و ازلاً و چه
بعداً و ابداً که هر دوی اینها سرمد می شود، نعوت
پروردگار به معنای قوام ذاتی اشیاء به وجود پرودگار
است؛ یعنی از نظر ذات قائم هستند، نه از نقطه نظر
بقاء و.... یعنی اصلاً ذات اینها قائم است به وجود
او و قیام معلول به علّت در همه اینها به چشم
می خورد.

روایت هشتم: فرق بین انشاء و اختراع

دو روایت دیگر هم در اینجا هست که یکی در
صفحه ۹۸ است و دیگری در صفحه ۱۱۵. این
روایات را بنده به عنوان نمونه عرض کردم و دیگر
سراغ بقیّه نرفتم.

در صفحه ۹۸ یک روایتی از امام رضا علیه السّلام است که محمد بن زید می گوید که آمدم خدمت امام رضا علیه السّلام و از توحید سؤال کردم. حضرت این طور به من املاء فرمودند و من نوشتم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ إِنْشَاءً وَ مُبْتَدِعِهَا

ابْتِدَاءً بِقَدْرَتِهِ وَ حَكْمَتِهِ، لَا مِنْ شَيْءٍ فَيَبْطُلُ
الْإِخْتِرَاعُ»؛ اختراع یعنی از عدم و نبود به وجود آوردن، نه اینکه نبود را تبدیل به بود بکنند! یعنی شیئی را که هست، از آن شیء بود، تغیر و تبدلش نمی دهد؛ همان طور که قبلاً عرض کردیم کاری که ما می کنیم اختراع نیست، بلکه کار ما نقل مکان و تبدل و تغیر است؛ مثلاً یک گچی را از جایی برمی داریم و می آوریم در یک جای دیگر. حضرت در اینجا می فرمایند:

خلقت پروردگار «مِنْ شَيْءٍ» نیست تا اختراع او باطل بشود، بلکه او وجود خودش را تنازل داده است.

روایت نهم: عدم منافات وجود مجرد با

وجود مادی

در صفحه ۱۱۵ یک روایت از امام صادق

علیه السّلام است که می‌فرمایند:

«**فَاللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی دَاخِلٌ فِی كُلِّ مَكَانٍ**»؛ او

در هر مکانی هست! درحالی که اگر وجود مجرد منافات با وجود مادی داشته باشد، دیگر در این صورت او در هر مکانی نیست.

پس در هر مکانی که شما بخواهید تصوّر بکنید، خداوند هست؛ الآن اگر این شیء، مکان است پس او در اینجا هست. داخل این هم مکان است، پس در آن هم هست. سلول‌ها و ذرات آن هم مکان است، پس در ذرات آن هم هست. پس حتی به وهم هم نمی‌آید که در ذره‌ای از ذرات، وجود پرودگار نباشد.

«**دَاخِلٌ فِی كُلِّ مَكَانٍ وَ خَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ**»؛

درعین حال که داخل در هر مکانی است، خروج از هر شیئی دارد؛ یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم که این، آن است، بلکه این صورتی است از وجود او.

تمسّک مخالفین وحدت وجود به روایات خَلْو

و توضیح آن

روایاتی که در اینجا هست و آقایان مخالفین

خیلی به آنها تمسّک کرده‌اند، همین روایاتی است که

حدود وجودی پرودگار را جدای از حدود وجودی مادی می‌داند. به عبارت دیگر تسمیه تداخل وجود پرودگار را در وجود ممکنات سلب می‌کند. که اینها را روایات «خَلُو» می‌شمارند، و روایات زیادی هم درباره این مطلب هست.

یک روایت از زراره از امام صادق علیه السلام است که می‌فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَوْ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خَلَوْ مِنْهُ»^۱

این روایت دلالت بر مقام علیّت و معلولیّت می‌کند که علّت با معلول از نقطه نظر قدرت و نشئت تفاوت دارد.

مرحوم میرداماد هم روی همین روایات خیلی مانور داده‌اند و در آن کتاب خودشان که ظاهراً الافق المبین^۲ است، این روایات را معنا کرده‌اند.

^۱ التوحید للصدوق، ص ۱۰۵: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْهَلْبِيِّ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَوْ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خَلَوْ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

^۲ التعليقة على كتاب الكافي (میرداماد)، ص ۱۹۶.

این معنا هم کاملاً روشن است و معنای «خِلُو» در روایات، همان «**داخِلٌ فی الاشیاءِ لا بالمُمازجة خارجٌ عنها لا بالمُفارقة**»^۱ است؛ یعنی معنای «خِلُو» که این همه درباره آن، سر و صدا در آورده‌اند همین است و با هم فرق نمی‌کند.

یا روایتی است از ابی جعفر علیه السّلام:

«**انّ الله تبارک و تعالی خِلُو من خلقه و خلقه خِلُو منه**»^۲.

روایت دیگر، روایت ماجیلویّه است از یونس بن عبدالرحمن از ابی المَعراء از امام باقر علیه السّلام است که نظیر همین است.^۳ چند تا روایت دیگر هم داریم که در آنها معنای خِلُو آمده است.

اینها خیال می‌کنند که خِلُو به معنای بینوئیّت و

^۱ نهج البلاغة، خطبة اول.

^۲ التوحید صدوق، ص ۱۰۵:

حَدَّثَنَا حمزةُ بْنُ مُحَمَّدٍ العَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ خَيْثَمَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خِلُو مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خِلُو مِنْهُ وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ تَعَالَى خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.**

^۳ التوحید صدوق، ص ۱۰۵:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ماجیلویّه رَحِمَهُ اللهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خِلُو مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خِلُو مِنْهُ وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ**»

جدایی است. درحالی که عرض شد که اصلاً نه تنها
بینوئیّت محال است، بلکه طبق خود روایات اصلاً
بینوئیّت در اینجا بینوئیّت جدایی نیست.

روایت دهم: خلقت، تنها حجاب بین پروردگار و مخلوقات

یک روایت دیگری در اینجا بود که هیچ حجابی
بین پروردگار و بین خلق نیست مگر خود خلقت.^۱
پس فقط نفسِ خلقت خودش حجاب است. این
مطلب هم در همین روایاتی بود که قبلاً عرض
کردیم. یعنی فقط چون اینها مخلوق هستند، خود
نفسِ خلقت که نفس تغیر و تبدل است، خودش
حجاب است.

پس آنچه که باعث می شود بین ما و بین
پروردگار جدایی بیفتد، همان وجود نازله، معلولیّت
و مخلوقیّت ما است؛ نه اینکه یک حجاب و حدی

^۱ التوحید للصدوق، ص ۱۷۸: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ
الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ
يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلاَ زَمَانٍ وَلاَ مَكَانٍ، وَ هُوَ
الآنَ كَمَا كَانَ؛ لاَ يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَ لاَ يَشْغُلُ بِهِ مَكَانٌ، وَ لاَ يَحِلُّ فِي
مَكَانٍ. مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لاَ خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ
سَادِسُهُمْ وَ لاَ أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لاَ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا؛ لَيْسَ
بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ؛ اخْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مُحْجُوبٍ؛ وَ
اسْتَنْتَرَبَ بِغَيْرِ سِتْرِ مَسْتَوْرٍ؛ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى.

بین ما و بین پرودگار است که آن حدود، تعیین کننده
مرز بین وجود پرودگار و بین وجود ما هستند! که
اینها همه عقلاً و نقلاً برخلاف هستند؛ عقلاً را که
بعداً می‌رسیم، و نقلاً هم دیدیم که تمام اینها
برخلاف بودند و همه ائمه علیهم السّلام اشاره به
همین توحید ذاتی و وحدت وجود داشتند.

حل مسئله جبر و تفویض با مبانی

توحیدی

تلمیذ: آیا طبق این معنایی که شما از روایات بیان فرمودید، دیگر مسئله جبر کنار
می‌رود؟

استاد: بله، دیگر مسئله توحید است و جبری
نیست؛ چون جبر به معنای بینوئیّت و افتراق است.
جبر همیشه مُجبری دارد که آن مُجبر، مقابلی را جبر
می‌کند. وقتی مقابلی وجود نداشته نباشد دیگر
جبری نیست. و چون در اینجا تفویض هم نیست
پس فقط اختیار باقی می‌ماند که همان توحید است.
در آینده خدمتتان عرض می‌کنیم که اختیار هم همان
اختیار پرودگار است که تنازل پیدا کرده است.

تلمیذ: از این بیان برداشت می‌شود که نه مؤمن در فعل خود استقلال دارد و نه کافر!
پس تکلیف بهشت و جهنّم چه می‌شود؟

استاد: بله، برداشت می‌شود و ما تحاشی نداریم!
مگر جهنّم جدای از وجود او است؟ جهنّم از کجا
آمده است و بهشت از کجا آمده است؟!

یادم است یک وقتی تازه رفته بودم مشهد، که دیگر قرار به ماندن بود. در آن موقع دعای جوشن می خواندیم، در دعای جوشن این عبارت بود که:

«**یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ موجودٌ به**»^۲ خلاصه اینکه

وجود همه در وجود تو است. آقا^۳ فرموده بودند که فقرات این دعا را معنی کنید و ما هم داشتیم می گفتیم. یکی از رفقای تهران که آدم بامزه و خوشمزهای بود یک دفعه گفت: پس این پُشتی پشت سر من هم خدا است و من به خدا تکیه می دهم! یک شخصی در آنجا بود - که یک حالت تقدّسی هم داشت و با همین آقایان مشهدی مخالف عرفان هم ارتباط داشت - که همین حرف را گرفت و پیش آقا [علامه طهرانی رضوان الله علیه] آمد و گفت: الآن که ایشان داشتند دعا را معنا می کردند، یکی از رفقا این طوری گفت؛ معنای این حرف چیست؟!

^۱ غزلیات شمس مغربی، شماره ۹۹.

^۲ فراز ۳۷ از دعای جوشن کبیر:

یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خاضِعٌ له یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خاشِعٌ له یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ كائِنٌ له یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ موجودٌ به یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مُنِيبٌ إلیه یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خائفٌ منه یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ قائِمٌ به یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ صائرٌ إلیه یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بحمده یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وجهه.

^۳ حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدّس سرّه.

و دیگر شروع شد! بنده خدا کارش به آنجا رسید که دیگر خودش به رفقا گفته بود که من اصلاً شبهه کرده‌ام و نمازهایی را که پشت سر ایشان خواندم قضا می‌کنم و بعد همدیگر اصلاً با ایشان نماز نخواند! آقا هم یکی دو بار هرچه رفتند، دیگر آنها این بنده خدا را برده بودند! بعد از این قضیه آمده بود و در صحبت‌هایی که می‌کرد، همین روایات را می‌خواند که «**خَلَوْ مِنْ خَلْقِهِ**» و....

«**أُنَاجِيكَ يَا مَوْجُودًا فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِي وَ قَلَّ حَيَائِي**». ^۱ آن

فرق می‌کند

در دعای جوش بعضی فقرات هست که راجع به وجود است.

بله! خیلی می‌خواهند برای خدا مقام و مرتبه درست کنند، دارند بر سر خدا می‌زنند! خداوند می‌گوید من بزرگ هستم. ولی اینها خدا را کوچک می‌کنند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ مصباح المجتهد، ص ۱۶۳ با قدری اختلاف.